

و عرصه بکار انداختن سرمایه سود آور... تنگ شده است.^۱
در گذشته يك نمايز اقتصادی بين مستعمرات و لاقبل بين اکثریت مردم اروپا وجود داشت، مستعمرات به مبادله کالا اما نه به تولید سرمایه داری کشانده شده بودند. امپریالیسم به این وضع خاتمه داد. امپریالیسم صرفنظر از خصوصیات دیگری که دارد صادر کننده سرمایه است. تولید سرمایه داری توسط امپریالیسم به آهنگ روز افزونی در مستعمرات گسترش می یابد.

«صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه داری آنها اثر گذاشته و سرعت این تکامل را بسیار افزایش می دهد.»^۱
یکی از کیفیتهای اصلی امپریالیسم آن است که تکامل سرمایه داری را در عقب افتاده ترین کشورها تسریع کرده و در نتیجه مبارزه علیه ستم ملی را گسترش داده و تشدید می کند.»^۲

۴- جهان بین انحصارات سرمایه داری بین المللی تقسیم می گردد.
«اتحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتلها، سندیکاها و تراستها قبل از هر چیز بازار داخل را بین خود تقسیم می کنند و تولید کشور معین را بطور کم و بیش کامل بتصرف خود در می آورند ولی در دوران سرمایه داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه داری مدتها است که بازاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است. و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می یافت و روابط خارجی و مستعمراتی و «منطقه نفوذ» بزرگترین اتحادیه های انحصاری از راههای مختلف گسترش

۱- امپریالیسم به منابه بالاترین.....

۲- برنامه جنگی انقلاب پروتاریالی.

می‌یافت، بهمان اندازه و طبیعتاً کار به‌سازش جهانی بین آنها در تشکیل کارتل‌های جهانی کشیده می‌شد.^۱

امپریالیسم یک مرحله مشخص تاریخی سرمایه‌داری است و دارای خصوصیات مشخص سه‌گانه زیر است:

۱- سرمایه‌داری انحصاری....

۲- سرمایه‌داری انگلی با رو به انحطاط....

۳- سرمایه‌داری در حال مرگ....

جایگزین شدن رقابت آزاد با انحصار، خصوصیت بنیادی اقتصادی و کاملترین مشخصه امپریالیسم است. انحصارات خود را به پنج شکل بیان می‌کنند.

الف) کارتل‌ها، سندیکاها و تراستها....

ب) بانک‌های انحصاری بزرگ....

ج) تصرف منابع مواد خام توسط تراستها و الیگارشی مالی....

د) تقسیم (اقتصادی) جهان توسط کارتل‌های بین‌المللی....

ه) تقسیم ارضی جهان (مستعمرات)....^۲

۵- پایان تقسیم جهان بین بزرگترین قدرتهای امپریالیست.

دوره سرمایه‌داری نوین به‌ما نشان می‌دهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران

داران در زمینه تقسیم اقتصادی جهان روابط معینی بوجود می‌آید. به

عواضات این جریان و به‌مناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها

نیز در زمینه تقسیم جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی و مبارزه در

۱- امپریالیسم به‌مثابه بالاترین....

۲- امپریالیسم و انتخاب در سوسیالیسم.

راه تحصیل سرزمین اقتصادی، روابط معینی بوجود می آید.^۱

سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از مرحله نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب می کرد و امپریالیسم را عملی می ساخت. ولی استدلالهای کلی در باره امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورتبندیهای اقتصادی - اجتماعی فراموش می شود یا تحت الشعاع قرار می گیرد. ناگزیر به پوچ ترین مبتذلات و گزاره گوییهایی نظیر مقایسه «روم کبیر با بریتانیای کبیر»، «بدل می شود. حتی سیاست سرمایه داری استعماری مراحل پیشین سرمایه داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد.^۲

... سرمایه مالی بطور کلی بادر نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه مواد خام و از ترس این که مبادا در مبارزه سببانه ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم شده است عقب بماند، می کوشد اراضی حتی المقدور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و بهر نحوی که باشد بچنگ آورد.^۳

از نظریه های بالا و توضیحات بیشتری که لنین در باره خصوصیات امپریالیسم می دهد نتیجه گیریهایی بشرح زیر می شود:

۱- انحصار جای رقابت آزاد را که زمانی «قانون طبیعی» سرمایه - داری بشمار می رفت می گیرد. سرمایه داری تازه اگر چه بر پایه تولید

۱- امپریالیسم به مثابه بالترین.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

کالائی استوار شده ولی قانون ارزش که نقش تنظیم کننده سود اجتماعی را بین سرمایه‌های مختلف به نسبت میزان سرمایه به عهده دارد به علت مداخله انحصارات در تولید، توزیع، و مصرف اجتماعی از عمل طبیعی خود بازمانده. و سود انحصاری حاصله به جیب «نوابغ» و سفته‌بازان سرمایه مالی می‌رود.

۲- مؤسسات بانکی که در سرمایه‌داری رقابت آزاد نقش واسطه معاملات را به عهده داشتند، به انحصارات بزرگ مالی تبدیل شده و بر سرمایه‌هایی پولی، و بخش عمده‌ای از وسایل تولید کنترل کاملی برقرار می‌سازند. سرمایه‌های مالی دوره انحصار را بوجود می‌آورند، و انحصارات خود بذر انحصار را می‌پاشند.

۳- کاهش اهمیت بورس اوراق و اسناد بهادار و سهام شرکت‌ها در سرمایه‌داری امپریالیستی در مقایسه با سرمایه‌داری رقابت آزاد.

۴- رکود فنی - برقراری انحصار بطور اجتناب‌ناپذیری موجب وقفه در پیشرفت فنون می‌گردد، زیرا تعیین قیمت‌های انحصاری انگیزه ترقیات علمی و فنی را کاهش می‌دهد.

۵- خصوصیات انگلی امپریالیسم - امپریالیسم به تعبیری عبارتست از انباشت عظیم سرمایه‌های پولی در دست‌های محدود. این امر موجب پیدایش قشرهای اجاره‌بگیر، سهامدار و سفته‌باز که نقشی در تولیدنداشته و از منافع و سود خود زندگی می‌کنند، می‌گردد. صدور سرمایه، غارت و استثمار مستعمرات به سرمایه‌داری انحصاری غرب خصوصیتی انگلی و وابسته می‌دهد. این خصوصیت پس از اینکه مستعمرات به استقلال اقتصادی و سیاسی رسیدند، پایان می‌یابد.

۶- روبنای سیاسی امپریالیسم - روبنای سیاسی امپریالیسم عبارت از ارتجاع سیاسی، دموکراسی منطبق با رقابت آزاد است و ارتجاع سیاسی با انحصار مطابقت دارد. سرمایه مالی برای سلطه می‌کوشد نه آزادی.

امپریالیسم در سیاست خارجی و داخلی هر دو برای نقض دموکراسی و به سود ارتجاع می‌کوشد. بدین مفهوم امپریالیسم بدون گفتگو عبارت است از «نفی» دموکراسی بطور کلی، و نه تنها یکی از انواع دموکراسی که از او طلب می‌شود، یعنی خودمختاری ملی بلکه هر نوع دموکراسی.^۱ لنین بر اساس مطالعه اوضاع و احوال تازه و بویژه بر اساس نتیجه‌گیری که از قانون رشد تکامل ناموزون سرمایه‌داری می‌کند استدلال می‌نماید که امکان پیروزی سوسیالیسم در همه کشورها بطور همزمان به سبب ناموزونی رشد سرمایه‌داری وجود ندارد. بلکه سوسیالیسم ابتدا در یک و یا چند کشور که ممکن است حتی از لحاظ رشد نیروهای تولیدی از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده‌تر باشند پیروز خواهد شد. و ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی‌چون و چرای سرمایه‌داری است. از اینجا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها، حتی در یک کشور جداگانه سرمایه‌داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه‌داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در برابر بقیه جهان سرمایه‌داری بپاخاسته طبقات ستمکش کشورهای دیگر را به سوی خویش جلب می‌نماید. در این کشورها بر ضد سرمایه‌داران قیام برپا می‌کند

۱- کاریکاتوری از مارکسیم و لنینیسم امپریالیستی.

و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات استثمار کننده و دولتهای آنان با نیروی نظامی دست به اقدام می‌زند.^۱

«تکامل سرمایه‌داری در کشورهای مختلف بطور بینهایت ناهم‌وزونی انجام می‌گیرد. طور دیگری هم در شرایط تولید کالایی نمی‌تواند باشد. از اینجا يك نتیجه مسلم و قطعی بدست می‌آید: سوسیالیسم نمی‌تواند در آن واحد در تمام کشورها پیروز گردد. سوسیالیسم ابتدا در يك یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در دوران بورژوازی و ما- قبل بورژوازی باقی خواهند ماند. این امر ناچار نه تنها موجب برخورد خواهد گردید بلکه بورژوازی سایر کشورها را وادار به کوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود.^۲»

بگونه‌ای که ملاحظه می‌شود بین مسأله انقلاب پرولتاریایی و امپریالیسم از نظر لنین پیوندهای جدایی ناپذیری وجود دارد. لنین می‌کوشد وظایف جنبش طبقه کارگر را معلوم نموده و نظریه‌های رفرمیستی رهبران بین‌الملل دوم را رسوا سازد. استالین نظریه لنینی انقلاب پرولتاریایی ناشی از سه اصل بشرح زیر می‌داند.

اصل اول، سیادت سرمایه مالی در ممالک مترقی سرمایه‌داری. اصل دوم، صدور روزافزون سرمایه به مستعمرات و به ممالک غیر مستقل، توسعه «مناطق نفوذ»، بدل گشتن سرمایه‌داری به نظام جهانی اسارت مالی، وجود و ستم مستعمراتی. اصل سوم، تصاحب انحصاری «مناطق نفوذ» و مستعمرات،

۱- لنین، مجموعه آثار درباره‌ی کشورهای متحده اروپا، ترجمه محمود پور هرمان، ص ۳۸۵.

۲- همانجا، برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی، ص ۴۴۲.

ترقی ناه و زون ممالک سرمایه داری که نتیجه آن وقوع جنگهای وحشیانه برای باز تقسیم جهان است.

استالین از سه اصل ناهبرده سه نتیجه گیری می کند: تشدید بحران انقلابی در کشورهای سرمایه داری و رشد مواد و عناصر انفجار در جبهه داخلی پرولتاریا، در کشورهای استعمارگر، تشدید بحران انقلابی در مستعمرات و رشد عناصر ضد امپریالیستی. و بالاخره اجتناب ناپذیری جنگ در عصر امپریالیسم و اتحاد انقلاب پرولتاریایی اروپا با انقلاب مستعمراتی شرق در یک جبهه جهانی ضد امپریالیستی.^۱

استالین می نویسد بر این اساس حال نحوه طرح مسأله انقلاب پرو-لتاریایی، چگونگی انقلاب، حجم و عمق طرح ریزی آن تغییر کلی پیدا می کند. در گذشته مقدمات انقلاب پرولتاریایی از نقطه نظر وضع اقتصادی فلان یا بهمان کشور جداگانه مورد مطالعه قرار می گرفت. اما حالا لازم است از دیدگاه وضع اقتصاد جهانی مورد دقت قرار گیرد. زیرا سرمایه داری به امپریالیسم، که عبارت است از نظام جهانی اسارت مالی، تبدیل شده. در گذشته درباره وجود و یا عدم شرایط عینی انقلاب پرولتاریایی در کشورهای مترقی گفتگوهی شد. اما اکنون لازم است درباره وجود شرایط عینی انقلاب در تمام نظام امپریالیستی به شکل مجموعه واحدی صحبت شود. در گذشته درباره انقلاب پرولتاریایی در فلان یا بهمان کشور مترقی به عنوان یک کمیت جداگانه مستقل گفتگوهی کردند که در برابر جبهه جداگانه سرمایه همان ملت خود قرار داشت. اما امروز جبهه های ملی جداگانه سرمایه به حلقه های زنجیر واحدی که جبهه جهانی امپریالیسم نامیده

۱- اصول لنینیسم، صفحات ۲۵-۲۸.

می شود بدل گردیده است که در برابر آن جنبه عمومی نهفت انقلابی عمد
کشورها قرار دارد.^۱

استالین بر اساس نظریه لنین به این پرسش که^۲ انقلاب در کجا شروع
می شود، در کجا قبل از همه ممکن است جنبه سرمایه شکاف بردارد؟^۳ پاسخ
می دهد البته نه در جایی که صنعت بیشتر ترقی کرده است، پرولتاریا اکثریت
را تشکیل می دهد، مدنیت زیاده تر است با دموکراسی بیشتر است بلکه:

«زنجیر جنبه امپریالیستی قاعدتاً باید در آن نقطه پاره شود که
حلقه های زنجیر سست تر است و در هر صورت اجباری ندارد در جایی باشد
که سرمایه داری در آنجا بیشتر ترقی کرده و پرولتاریا فلان قدر درصد و
دهقانان بدان قدر درصد جمعیت را تشکیل بدهند.»^۴

کائوتسکی که در باره ماهیت امپریالیسم نظری مخالف لنین داشت
و از همان آغاز امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی و بطریق اولی ساختمان
جامعه سوسیالیستی را در کشور عقب مانده روسیه ناممکن می دانست. او
هم چنان به مخالفت خود با حکومت شوروی تا پایان عمر ادامه داد.
کائوتسکی در مقدمه کتاب انقلاب بلشویکی در ۱۹۳۱ می نویسد: با این
که همه دوستان من در سالهای اولیه پیروزی انقلاب اکتبر، سرشار از شور
و احساس بودند ولی من همواره از خود سؤال می کردم اگر حق بالنین
باشد پس تمام زحماتی که من برای آموزش مارکسیسم تا کنون کشیده ام
بیهوده بوده است. او تأکید می کند يك دولت نیرومند سوسیالیستی

۱- اصول لنینیسم، صفحات ۳۲-۳۵. ۲- همانجا، ص ۳۲.

۳- همانجا، ص ۲۴.

تنها در جایی می‌تواند پیروز گردد که در آنجا سرمایه‌داری صنعتی بسیار پیشرفته به موازات خود پرولتاریای صنعتی بسیار پیشرفته را بوجود آورده باشد. کائوتسکی می‌نویسد:

«تا انقلاب ۱۹۱۷ لنین در این باره مانند سایر مارکسیست‌ها دارای عقیده مشترکی بود. از آن پس... او بدین نتیجه رسید که قشر عقب‌مانده و بسیار کوچک کارگران صنعتی روسیه می‌توانند به فوریت وارد سوسیالیسم شده و یک دولت سوسیالیستی بوجود آورند. او تصور می‌کرد انجام این کار زمانی امکان‌پذیر است که انقلاب به رهبری گروه کوچکی از مبارزین بی‌باک مانند لنین و پیروان او - بلشویک‌ها - انجام گیرد.»^۱

اما نتیجه و دور بعدی تکامل انقلاب سوسیالیستی اکتبر هرچه باشد تاریخ نشان داد که طبقه کارگر به رغم تعداد محدود خود، در صورت برخورداری از سازمان انقلابی و متفق نیرومند، می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند گرچه پیروزی قطعی آن با دشواریهای بزرگی روبرو خواهد شد، که پیش‌بینی درباره پیروزی نهایی انقلاب را لاقلاً بسیار دشوار می‌سازد.

مسئله مهم دیگری که جزء تفکیک‌ناپذیر نظریه لنینی امپریالیسم است، مسئله انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته به مشابه جزئی از انقلاب عمومی جهان است.

سرمایه‌داری در حال ترقی خود به دو گرایش تاریخی در مسئله ملی برمی‌خورد. اول بیداری حیات ملی و نهضت ملی، مبارزه برضد هرگونه

۱- کارل کائوتسکی *Holshevik Revolution* (لندن ۱۹۳۱) پیش‌گفتار،

تضییقات ملی و ایجاد دولتهای ملی. دوم ترقی و تزئید عمده گونه روابط بین ملتها، شکستن سدهای ملی، تولید وحدت بینالمللی سرمایه و عموماً حیات اقتصادی و سیاست و علم و غیره.

و این دو نمایل هر دو قانون جهانی سرمایه داری می باشند. نمایل اول بیشتر در بدو ترقی سرمایه داری تفوق دارد و نمایل دوم مخصوص سرمایه داری پخته و رسیده است که به سوی بدل گشتن به جامعه سوسیالیستی پیش می رود.^۱

امپریالیسم روابط سرمایه داری را به کشورهای مستعمره و وابسته می برد و به پیدایش و تقویت بورژوازی و پرولتاریای بومی کمک می کند. لنین با قاطعیت امپریالیسم را به مثابه خشن ترین نوع استثمار و وحشیانه ترین نوع اسارت صدها میلیون انسان در کشورهای مستعمره و وابسته محکوم می نماید. طبق نظریه لنین هدف اصلی استثمار در مستعمرات بدست آوردن ثروتها و منابع و مواد خام و استثمار نیروی کار ارزان مردم بومی است. اما امپریالیسم برای اینکه بتواند به بهره برداری از مستعمرات ادامه دهد ناگزیر است که در آنجا دست به ایجاد راه آهن، کارخانه و مؤسسات اقتصادی و تجاری بزند. نتیجه این سیاست پیدایش و رشد پرولتاریای بومی، روشنفکران و کادرهای محلی و رشد جنبشهای آزادی بخش ملی است. لنین معتقد بود که بین منافع پرولتاریای کشورهای صنعتی و جنبش ملی و آزادی بخش کشورهای مستعمره و وابسته، که هر دو علیه امپریالیسم قرار دارند، در مرحله معینی از تاریخ تکامل آنها، وحدت به وجود می آید. لنین لحظه ای تردید به خود راه نمی داد که از

۱ - مجموعه آثار نقل از اصول لنینیسم، ص ۸۹.

جنبشهای ضد امپریالیستی مستعمرات به مثابه جزئی از انقلاب سوسیالیستی جهان حمایت کند. تأکید لنین بر همبستگی و ارتباط بین جنبشهای ملی مردم مستعمرات و انقلاب سوسیالیستی در غرب پس از پیروزی انقلاب اکتبر بیشتر شد:

«کاملاً معلوم می‌گردد که انقلاب سوسیالیستی که اکنون برای تمام جهان فرا می‌رسد بهیچوجه تنها عبارت از این نخواهد بود که پرولتاریا در هر کشوری بر بورژوازی خود پیروز گردد. این امر در صورتی امکان داشت که انقلاب با سهولت و سرعت روی می‌داد. ما می‌دانیم که امپریالیستها از این کار همانعت خواهند کرد و اکنون تمام کشورها علیه بلشویسم داخلی خود مسلحند و تنها فکرشان این است که چگونه در خانه خود بر بلشویسم پیروز شوند. بدین جهت در هر کشوری يك جنگ داخلی پدید می‌آید که سوسیالیستهای سازشکار قدیمی به هواداری از بورژوازی به شرکت در آن جلب شده‌اند. بدینسان انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده عبارت است از مبارزه پرولتارهای انقلابی هر کشور بر ضد بورژوازی خود نخواهد بود - نه این انقلاب عبارت خواهد بود از مبارزه همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم و همه کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی.»^۱ (تأکید روی کلمات ا.م. س.).

لنین یکی از علل اصلی پیوند بین انقلاب ملی در کشورهای مستعمره و انقلاب پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته صنعتی را در انحطاط و ارتجاع بورژوازی کشورهای پیشرو می‌دید:

«در اروپای متمدن و پیشرو، با تکنیک پیشرو و درخشانش، با فرهنگ

۱ - سخنرانی در دوهین کنفره خلق‌های خاور زمین.

غنی و معدنی و با مشروطیتش آن لحظه تاریخی فرارسیده که در آن بورژوازی فرمانروا از خوف پرولتاریا که بطور روزافزونی در حال رشد و استحکام است از کلید نظامات عقب مانده، زوال پابنده و قرون وسطایی پشتیبانی می نماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال یافته و زوال پابنده متحد می گردد.

«در اروپای پیشرو تنها طبقه پیشرو پرولتاریا است. و حال آنکه بورژوازی که هنوز در قید حیات است، بمنظور حفظ بردگی محتضر سرمایه داری برای هرگونه وحشیگری و درندگی و جنایتی آماده است.»

«نصورتی رود برای نشان دادن درجه فساد تمام بورژوازی اروپا بتوان مثالی بارزتر از این آورد که این بورژوازی بخاطر مقاصد آزمندانه کارگردانان مالی و سرمایه داران شاید در آسیا از ارتجاع پشتیبانی می کند.»

«در آسیا همه جا جنبش دهو کراتیک نیرومندی نشو و نما می یابد و بر وسعت دامنه آن افزوده می شود و مستحکم می گردد. در آنجا بورژوازی هنوز باتفاق مردم برضد ارتجاع گام برمی دارد. شوق زندگی و فرهنگ و آزادی در صدها میلیون نفر بیدار می شود.»

«تمام اروپای فرمانروا تمام بورژوازی اروپا با تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطایی در چین متحد است.»

«در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمتکش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متعین متحد مملکتی دارند. هیچ نیرویی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم

ملتهای اروپا و هم ملتهای آسیا را آزاد خواهد کرد نخواهد بود.^۱
به همین مناسبت مسئله ملی پس از پیروزی انقلاب اکبر چه از لحاظ
برد و قدرت و چه از لحاظ محتوا تغییرات بنیانی پیدا می کند. این مسئله
از محدوده ملتهای «تمدن» خارج شده و صدها میلیون انسان را در
افریقا، آسیا و آمریکای لاتین در بر می گیرد و به گفته استالین «مسئله ملی
از يك مسئله خصوصی و داخلی دولت به مسئله عمومی و بین المللی و
به مسئله دنیایی نجات ملل مظلوم کشورهای غیر مستقل و مستعمرات از
اسارت امپریالیسم بدل گردیده است».

استالین در توجیه نظریه لنین می نویسد: در گذشته استدلال می شد
که پیروزی پرولتاریا در اروپا بدون اتحاد مستقیم با نهضت آزادیخواهان
مستعمرات امکان پذیر بوده و مسئله ملی و مستعمراتی نیز در خارج از
شاهراه انقلاب پرولتاریایی و بدون مبارزه انقلابی با امپریالیسم حل
می شود. اما لنینیسیم ثابت کرد که پیروزی انقلاب در باختر از راه اتحاد
انقلابی با نهضت آزادیخواهان مستعمرات و ممالک غیر مستقل برضد
امپریالیسم جریان می یابد. البته این به معنی پشتیبانی از هر نوع نهضتی
در همه موارد نیست بلکه منظور فقط آن نهضتهای ملی است که موجب
ضعف و سرنگونی امپریالیسم می شود.

«تقاضاهای جداگانه ده و کراسی، منجمله حق حاکمیت بر سر نوشت،
يك چیز مطلق نبوده بلکه جزئی است از نهضت عمومی ده و کرانیک جهان
(اکنون نهضت عمومی سوسیالیستی). ممکن است در بعضی از موارد
جداگانه جزء با کل متضاد باشد و در این صورت لازم است از آن صرف نظر

۱ - اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو.

لنینیسم در موقع حل مسأله ملی قضایای ذیل را منشأ قرار می‌دهد:

- ۱- جهان به دو اردوگاه تقسیم شده است. اردوگاه مشتی ملل متمدن که صاحب سرمایه مالی بوده و اکثریت عظیم سکنه زمین را زیر استثمار کشیده‌اند و اردوگاه ملل مظلوم و استثمار شونده، کشورهای غیرمستقل و مستعمره که این اکثریت را تشکیل می‌دهند.
- ۲- مستعمره‌ها و کشورهای غیرمستقل که مورد ظلم و استثمار سرمایه مالی قرار گرفته‌اند عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای امپریالیسم را تشکیل می‌دهند....
- ۳- مهم‌ترین کشورهای غیرمستقل و مستعمراتی هم‌اکنون دیگر در جریان نهضت آزادی بخش ملی داخل شده و این نیز نمی‌تواند به بحران سرمایه‌داری جهانی منجر نگردد.
- ۴- منافع نهضت پرولتاریایی در کشورهای متمدن و نهضت آزادیخواهی ملی در مستعمرات، اتحاد این دو شکل نهضت انقلابی را در يك جبهه عمومی بر ضد دشمن عمومی یعنی امپریالیسم ایجاد می‌نماید.
- ۵- پیروزی طبقه کارگر در کشورهای متمدن و رهایی ملل ستم‌آلوده از قید امپریالیسم بدون تشکیل و استحکام جبهه انقلابی عمومی امکان‌ناپذیر است.
- ۶- تشکیل جبهه انقلابی عمومی بدون کمک مستقیم و جدی

پرولتاریای ملل ستمگر به نهضت آزادی ملل ستم‌دیده علیه امپریالیسم
«پهنی» خود ناممکن است، زیرا «ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و
ستم قرار داده ممکن نیست خودش آزاد باشد» (انگلس)^۱.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر و فروکش انقلاب سوسیالیستی در
غرب، مسأله انقلاب در کشورهای مستعمره و وابسته از عمده‌ترین مسایل
جنبش جهانی کمونیستی و کارگری را تشکیل می‌داد، و در جلسات
بین‌الملل سوم، در سالهای دهه ۱۹۲۰، در ابعاد گسترده‌ای به بحث
گذاشته می‌شد.

بویژه در کنگره هفتم کمینترن که در ۱۹۲۸ تشکیل شد، در رابطه
با امپریالیسم، نظریه‌هایی عنوان شد که دارای اهمیت فراوان است. در
این کنگره هیأت‌های نمایندگی حزب کمونیست بریتانیا و هندوستان با
اسنادی که توسط کوزنین^۲ بنام «تزه‌های جنبش انقلابی در مستعمرات و نیمه
مستعمرات»، که به نیابت از طرف کمیته اجرائیه ارائه شده بود، به مخالفت
برخواستند.

مسأله اساسی مورد بحث این بود که آیا امپریالیسم مانع پیشرفت
صنایع در مستعمرات است یا نه؟ در این اسناد تأکید شده بود که:

۱- امپریالیسم می‌کوشد همه شکل‌های تولید و اقبال سرمایه‌داری
را در مستعمرات و نیمه مستعمرات که پایگاه اقتصادی و اجتماعی متحدین
مرتجع او در این سرزمینها می‌باشد حفظ کرده و به شرایط ادامه حیات
آنها کمک کند.

۱- اصول لنینیسم، صفحه ۸۷.

۲- Kuusinen.

۲- نقش «فرهنگی» دولتهای امپریالیستی در مستعمرات در واقعیت
چیزی بیش از نقش يك جلاد نیست.

۳- امپریالیسم حاکم در انجام وظایف خود به مثابه استعمارگر
مستعمراتی مانند يك انگل عمل می کند و با مکییدن خون اقتصاد سرزمینهای
غیب مانده بزندگی ادامه می دهد.

۴- همانگونه که خصالت ویرانگر سرمایه داری «کلاسیک» عصر
اقبل امپریالیستی در غایت مستعمرات نمایان می گردد، خصالت رباخواری
و انگلی سرمایه داری عصر امپریالیسم را نیز بوضوح در مستعمرات و
دبسات مستعمراتی آن می توان مشاهده کرد.

بنتا ضمن بحث درباره گزارش کمیته اجرائیه می گوید:

«رفیق کوزنین درباره مستعمرات قدیمی و دنیای نیمه سرمایه داری
صحبت می کند. کافی است نگاه کوتاهی به هند کنونی افکنده شود تا
نصایدهایی که در این تزا وجود دارد آشکار گردد. بیاد آوریم زمانی که
درباره این تزا و مسأله هند بحث می شود، ما شاهد طولانی ترین و
سرختانه ترین اعتصابها در این سرزمین هستیم که در آن دهها هزار نفر
شرکت دارند. با توجه به این حوادث شما تصدیق می کنید که صحبت
درباره هند به مثابه يك ده یا زائده کشاورزی لااقل اشتباه بزرگی است...
» اگر شما به این نتیجه برسید که هند يك ده بزرگ، زائده کشاورزی

امپریالیسم بریتانیا است، پس می بایست آشکارا مبارزه طبقاتی بزرگی را
که اینک در هند در جریان است نفی کرده و نقش و اهمیت طبقه کارگر را
کم بر آورد کرده باشید. می بایست درك نادرستی درباره نقش بورژوازی

داشته و ضرورتاً نیروهای پی‌را که برای تبدیل انقلاب ده و کرانیک بورژوازی
به انقلاب سوسیالیستی عمل کند نادیده گرفته باشید. مسأله صنعتی شدن
مسأله‌ای است که با تکامل جنبش انقلابی هند مستقیماً مربوط است...
«خلاصه کلام رفیق کوزنین این است که همه سرزمینهای مستعمره
چیزی جز يك زائده کشاورزی نیست، و بریتانیا از انجام هیچ کاری برای
جلوگیری کردن از صنعتی شدن هند خودداری نخواهد کرد. و در نتیجه
آینده‌ای برای پیشرفت مبارزات طبقاتی در هند وجود نداشته و پایه‌ای
برای پرولتریزه شدن جامعه نیست...»

آندره روتشتین^۱ عضو دیگر هیأت نمایندگان بریتانیا در کمی
تزرهای کمین‌ترن و دربارهٔ «تبدیل» مستعمرات به تولیدکنندگان مواد
غذایی و مواد خام ارزان به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌گوید:
«این (تزرها) تنها يك تصویر صحیح از بهره‌برداری مستعمرات در
مراحل اول رشد سرمایه‌داری مدرن ارائه می‌دهد. اما اگر همین تصویر
به عصر امپریالیسم نیز منطبق گردد، یعنی عصر صنعتی شدن سرزمینهایی که
قبل از دوره امپریالیسم تولیدکننده منابع اصلی مواد خام بودند به نظر
من این يك تعبیر کاملاً نادرست بوده و منجر به نتیجه‌گیری‌های نادرست
بنیادی می‌گردد...»

نارایان^۲ عضو هیأت نمایندگان حزب کمونیست هند درباره تغییر
نحوه استثمار هند می‌گوید:

«تا جنگ جهانی اول سیاست امپریالیسم بریتانیا در هند بر سیاست

۱- Andrew Rothstein.

۲- Narayan.

استشمار امپریالیستی کلاسیک استوار بود، سیاستی که هند را آگاهانده بصورت يك سرزمین عقبمانده نگاه می‌داشت... اما پس از جنگ وضع تازه پیش آمده و روشهای کهنه استشمار جای خود را به روشهای تازه داده است.^۱

نارایان نمونه‌هایی از شکل استشمار تازه و علل تغییر نوع استشمار ارائه می‌دهد.

انتقادات بجای‌هایتهای نمایندگی بریتانیا و هند اثری بر تصمیمات کنگره باقی نگذاشت.

تزعای کنگره هفتم کمیترن برای سالهای طولانی اساس شناخت احزاب کمونیستی و کارگری از سیاست مستعمراتی بود.

رهبران بین‌الملل سوم مانند بوخارین، زینویف، ترسکی، استالین و دیگران به موضوع حل مسایل تئوریک انقلاب شرق و بویژه انقلاب چین که اکنون ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده بود، توجه و علاقه فراوانی نشان می‌دادند.

استالین در يك رشته مقاله‌ها و سخنرانی‌ها در واقع بنیاد نظریه انقلاب دموکراتیک نوین چین را بر اساس نظریه‌های لنین در باره امپریالیسم پی می‌نهد.^۲ او ضمن تحلیل انقلاب ضد امپریالیستی چین، روی انقلاب ارضی به‌مثابه محتوای عمده انقلاب دموکراتیک بورژوازی چین تأکید نموده و از نظر تئوریک، مرحله‌ای بودن آنرا بر پایه ارزیابی

۱ - International Press Correspondence December 1928.

۲ - مراجعه کنید به چشم‌انداز انقلاب چین، مسایل انقلاب چین، مسایل مربوط به انقلاب چین، مباحثه با دانشجویان دانشگاه سون یاتسن و انقلاب در چین و وظیفه کمیترن.

نیروهای طبقاتی در يك جامعه انتقالی خاطر نشان می سازد. بد نظر استالین خصوصیت هر مرحله ای از انقلاب با آن نیروهای طبقاتی که آماده اند در یگانگی با هم برای بدست آوردن هدفهای انقلابی معینی مبارزه کنند تعیین می گردد. معمولاً گذار به مرحله بالاتر با تغییر سیاست و موازنه نیروهای طبقاتی انجام می گیرد.

استالین بورژوازی کشور چین را بطور عمده به دو بخش تقسیم می کند: بورژوازی سازشکار و بورژوازی ملی. بورژوازی سازشکار یا کمپرادور که دلال انحصارات امپریالیستی است نمی تواند در جبهه انقلاب ضد امپریالیستی شرکت داشته باشد در حالی که بورژوازی ملی که بر نیروهای تولیدی داخلی تکیه دارد می تواند و باید در جبهه انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک شرکت جوید. ولی او همیشه يك متحد ناپایدار است و هر آن ممکن است با امپریالیسم از در سازش در آید.

«بورژوازی ملی در مرحله معین و برای مدت معین ممکن است از جنبش انقلابی کشور خود علیه امپریالیسم پشتیبانی کند، و عنصر ملی به مثابه عنصری در مبارزه برای آزادی يك عامل انقلابی است»^۱.

او ادعای کسانی را که تصور می کردند وائتلاف با بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره می تواند طولانی باشد، محکوم ساخته و می گوید:

«تنها کسانی که بقایای اعتقاد به لنینیسم را از دست داده اند می توانند چنین تصویری داشته باشند»^۲.

استالین با تأکید بر خصلت طبقاتی انقلاب چین معتقد بود که در

۱- سخنرانی اول اوت ۱۹۲۷.

۲- همانجا.

انقلاب ده و کرانیک چین طبقه کارگر باید رهبری را در دست خود بگیرد. او استدلال می کرد تنها در چنین صورتی و با عمیق تر شدن انقلاب ارضی علیه فئودالیسم به مثابه یک عنصر اصلی در مبارزه ضد امپریالیستی، مبارزه به پیروزی دیکتاتوری کارگران و دهقانان و نه دیکتاتوری بورژوازی منجر خواهد شد. بدین سان انقلاب ده و کرانیک راه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی هموار خواهد کرد.

استالین بهمین مناسبت سازمانهای طبقه کارگر را در کشورهای مستعمره و وابسته، حتی در کشورهایی که پرولتاریا در آنها رشد محدودی کرده بود به ادامه راه مستقل خود ضمن ائتلاف با بورژوازی ملی برای رسیدن به هدفهای معین در شرایط معین تشویق می کند.

نظریه های استالین درباره انقلابهای ضد امپریالیستی و ده و کرانیک در شرایط سلطه سیاسی و اقتصادی استعمار جهان، در رابطه با انقلاب چین، به وسیله مائوتسه دون تکامل داده شد.

مائوتسه دون وظایف انقلاب چین را چنین توضیح می دهد:

«... امپریالیسم و بقایای فئودالیسم در دوره کنونی دشمنان اصلی

انقلاب چین هستند، ببینیم وظایف انقلاب در این دوره چیست؟»

«بدون شك، مهمترین وظیفه آن شکست دادن این دو دشمن است،

انقلاب از نظر خارجی، باید انقلابی ملی بوجود آورد که بهستم و تعدی

امپریالیسم پایان بخشد، در صورتی که از نظر داخلی باید انقلابی ده و کرانیک

برانگیزد که بهستم و تعدی بقایای فئودالیسم پایان بخشد، ولی برانگیختن

انقلابی ملی برای سرنگون کردن سلطه امپریالیسم نخستین و مهمترین

وظیفه آن بشمار می‌روند.^۱

مائوتسه دون سپس به توضیح وضع بورژوازی چین می‌پردازد و

در این باره می‌نویسد:

«بورژوازی به دو گروه مختلف تقسیم شده است. یکی بورژوازی بزرگ که از قشر محکومین است، و دیگری بورژوازی ملی است. بورژوازی بزرگ، سوداگر و سفته باز مستقیماً در خدمت سرمایه‌داران امپریالیست بیگانه است که متقابلاً از این طبقه پشتیبانی و نگهداری می‌کنند... در تاریخ انقلاب چین، بورژوازی بزرگ هرگز نیروی انقلابی نبوده، بلکه برعکس ضدانقلابی بوده است...»

«بورژوازی ملی طبقه‌ای است که مزاجی دوگانه دارد.» از طرفی چون مورد ستم و تعدی امپریالیسم قرار گرفته و تحت انقیاد عناصر باقیمانده فئودال است، با امپریالیسم و عناصر نیمه فئودال مخالفت می‌ورزد. از این نظر، جزو نیروهای انقلابی است... از طرف دیگر چون چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نقطه نظر اقتصادی ضعیف است... لذا در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جسورانه شرکت نمی‌کند.^۲

بر اساس این نظریه یعنی انطباق خلاق لنینیسم بر شرایط یک کشور عقب مانده وابسته به استعمار و تلفیق آن با جنبش انقلابی نوده و فرهنگ انقلابی مردم چین، نظریه انقلاب دموکراتیک نوین چین شکل گرفت. به وسیله نوده‌ها جذب شد و به سلاح مادی برای دگرگونی جامعه تبدیل شد.

۱- دهو کراسی نوین، صفحه ۲۲.

۲- همانجا، صفحات ۲۴-۲۵.

بدینسان پس از پیروزی انقلاب اکتبر انقلاب چین به طور کلی بر اساس همان نظریه‌ای که راهنمای انقلاب اکتبر بوده است بشمر رسید. سیر حوادث در کشورهای سوسیالیستی به هر کجا کشانده شود هیچ چیز نخواهد توانست ارزش و اعتبار و آثار داخلی و خارجی اقدامات انقلابیون نخستین را بدرغم اشتباهات بزرگی که داشته‌اند از میان ببرد. اگر مارکسیسم در اروپای «تمدن»، زادگاه خود، در دست‌سیران بین‌الملل دوم مانند: کائوتسکی، گد، شیدمان، داوید و دیگران به طریقت جامدی تبدیل شد، به صورت یک نظریه بی‌روح و جدا از زندگی زحمتکشان در آمد که فقط برای بحث در کنفرانسها مورد استفاده قرار گرفت اما در آسیای «بی‌تمدن» محل مناسبی برای رشد و شکوفایی پیدا کرد و به دست لنین و پیروان او به سلاح دگرگون‌سازی برای برکندن نظامات ستمگر کهن و ایجاد نظامهای نو بدل شد. انقلابهای اکتبر، چین و ویتنام ثمره چنین برداشتی از مارکسیسم هستند.

تاکنون انتقادهای زیادی نسبت به نظریه‌های فوق به عمل آمده، از آن میان و شاید مهمترین آنها قراردادن این نظریه‌ها در ردیف نظریه‌های مصرف نامکفی است. زیرا طبق نظریه لنین در آستانه قرن بیستم نوع تازه انحصار بوجود می‌آید، و مقادیر بزرگی «سرمایه اضافی» در کشورهای پیشرفته انباشت می‌گردد، که برای آنها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری محل مصرفی وجود ندارد. ضرورت صدور سرمایه از کشورهای پیشرفته به عقب‌مانده از این واقعیت ناشی می‌شود که در کشورهای پیشرفته (که

شماره آنها اندک است)، سرمایه‌داری «پیش از اندازه نضج یافته‌ها، و بعثت عقب‌ماندگی کشاورزی و فقر عمومی‌نوده مردم امکان بکارانداختن این سرمایه‌ها بطور «سودبخش» در این کشورها وجود ندارد، و باید به کشورهای دیگر صادر شود.

تأکید روی عدم امکان سرمایه‌گذاری در کشورهای امپریالیستی بعثت فقر، مردم و ناتوانی سرمایه‌داری در پیشرفت کشاورزی و بویژه اشاره مکرر به «نضج بیش از حد» سرمایه در این کشورها، به بعضی از علاقه‌مندان به مسأله امپریالیسم فرصت داده است، که نظریه‌لنین درباره امپریالیسم را مورد انتقاد قرار دهند.

هم‌چنین گفته می‌شود لنین استعمارگری، یعنی کنترل سیاسی رسمی را، یکی از مشخصات پنجگانه امپریالیسم می‌دانست ولی روشن نمی‌سازد پس از پایان یافتن کنترل سیاسی بر مستعمرات آیا امپریالیسم نیز از میان خواهد رفت یا نه. علاوه بر آن لنین امکان تهیه مواد خام را در بازار آزاد نمی‌کرده، به امکان گسترش سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تردید می‌کند و بر استمرار رکود فنی ناشی از سلطه انحصارات تأکید دارد.

اما اهمیت اصلی این نظریات را نباید در عدم انسجام و بی‌نااهربوط بودن بعضی مطالب آن در مدت دراز در نظر گرفت. بلکه هدف عمده این نظریه در شرایط زمانی معین و بحرانی جهان، و نتیجه‌گیریهای مشخص عملی آن، باید مورد توجه قرار گیرد.

محتوای اصلی این نظریه عبارت است از تحلیل روابط کشورهای امپریالیستی با یکدیگر و بویژه با مستعمرات، شکافتن تضادهای امپریالیستی،

نجهيز ملتھای کشورھای مستعمره با سلاح ثوریک برای کسب استقلال و آزادی، طرح و تکامل قانون ناموزون اقتصادی و سیاسی امپریالیسم و تاثیر آن بر سير تکاملی حوادث جهان، و بالاخره تجزیة کشورھای امپریالیستی.

پس از جنگ اول جهانی، بویزه پس از جنگ دوم جهانی، شرایط و اوضاع و احوال تازه ای در دنیا بوجود آمد و مسلماً یکی از علل پیدایش شرایط تازه را باید در تحقق عملی همان نظریات، یعنی پیروزی انقلاب اکبر و انقلاب چین و انقلابهای سایر کشورها برهبری ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی، جستجو کرد. بدیهی است برای حل مسائل جدید تنها نباید به نظریه هایی که در گذشته به ضابطه درآمده قناعت کرد، زیرا پرسشهای نو پاسخهای نو را طلب می کند. اما آنها که ترجیح می دهند شرایط را همانطور که هست به حالت رکود و با تغییرات کم در نظر گیرند، تغییرات ناگهانی سرمایه داری و شکلهای رنگارنگی که می گیرد نمی تواند قابل هضم و درک باشد. روش تحلیل علمی به ما نشان می دهد که پدیده ها را در حال حرکت و تغییرات دائمی آنها مورد بررسی قرار دهیم. به عبارت ساده تر از شرایط مشخص تحلیل شخصی بدست دهیم. و به امپریالیسم همان گونه که لنین توجه داشت «به مشابه رشد و ادامه مستقیم خصوصیات بنیادی سرمایه داری» توجه کنیم، خصوصیات آنی که مسلماً با پیدایش شرایط تازه تغییر خواهد یافت.

اگر نظریه لنین درباره امپریالیسم با توجه به شیوه تحلیلی بالا مورد ارزیابی قرار گیرد، ارزش تاریخی و دوران ساز آنها آشکار خواهد شد. اما اگر به این نظریات بصورت آبهایی که دارای اعتبار مطلق و

همیشگی هستند نگاه شود نموده‌های تازه‌ای که در دنیای کنونی به وجود آمده چیز دیگری را نشان می‌دهد.

در شرایط کنونی جهان، به علت تغییر بنیادی در اوضاع بین‌المللی، پاره‌ای از نتیجه‌گیر بهای نظریه فوق اعتبار خود را از دست داده است. پس از جنگ دوم جهانی بویژه در سالهای ۱۹۶۰ اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری، با وجود استقلال مستعمرات از رونق کم سابقه‌ای برخوردار بوده است. و پیشرفت‌های سریعی در بیشتر زمینه‌های علمی و فنی بدست آمده است. در این مدت عمده کشورهای مستعمره، استقلال سیاسی خود را بدست آورده و بسیاری از آنها در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری در راه استقلال اقتصادی گام برمی‌دارند. امپریالیسم برخلاف آنچه تصور می‌شد، تحت فشار نیروهای درونی و بیرونی در مقایسه با سرمایه‌داری رقابت آزاد نتوانست برای مدتی دراز به روشهای ضد دموکراتیک برای از میان بردن جنبشهای داخلی و خارجی توسل جویند. حتی بخشی از جهان امپریالیستی برای شکست فاشیسم با اتحاد شوروی دشمن طبقاتی خود از در دوستی درآمد. تغییرات دموکراتیک در اسپانیا، یونان و هواداری محافظ دور-اندیش امپریالیستی از این تغییرات، و بویژه استواری نظامات پارلمانی در همه کشورهای عمده سرمایه‌داری نشان می‌دهد، که سرمایه‌داری امپریالیستی ضرورتاً ضد دموکراتیک، البته به مفهوم سرمایه‌داری، نیست.

هم‌چنین اقتصاد کشاورزی که طبق این نظریه تصور می‌شد نخواهد توانست در شرایط سرمایه‌داری پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشد، در سالهای پس از جنگ بزرگترین انقلاب فنی را از سر گذرانده است. امروز بخش کشاورزی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانند آمریکا، انگلستان

از پیشرفته‌ترین و پرسودترین بخش‌های اقتصادی است. بطوری که کشورهای سرمایه‌داری در جمع به‌صدا در کننده عمده محصولات کشاورزی در جهان تبدیل شده‌اند.

اما با وجود نارسایی‌هایی که در نظریه‌های نامبرده در رابطه با شناخت اوضاع کنونی جهان وجود دارد، تاکنون نظریه‌های جامعی که بتواند، با توجه به پیدایش نمودهای تازه، جانشین نظریهٔ لنین دربارهٔ امپریالیسم گردد تدوین نشده است. و همین مسأله یکی از بزرگترین دشواریها را در شناخت دنیای کنونی بوجود آورده است.

پل سویزی و پل باران^۱

بین مسایل بحران، رکود اقتصادی، صدور سرمایه، امپریالیسم، سرمایه انحصاری و توسعه نیافتگی از یک سو و پیشرفت اقتصادی کشورهای جهان سوم از سوی دیگر ارتباط تفکیک ناپذیری وجود دارد، بگونه‌ای که فهم یکی بدون فهم دیگری ممکن نیست. سویزی و باران می‌کوشند در آثار متعدد خود رابطه و تأثیر متقابل بین این نمودهای اقتصاد سرمایه‌داری را در سطح جهانی توضیح دهند، بگونه‌ای که از ترکیب دو مفهوم اساسی مصرف‌ناامکفی که توسط سویزی در نظریه تکامل سرمایه‌داری پرورانده شده و مفهوم **مازاد اقتصادی** که توسط باران در اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی پرورانده شده‌تر (برنهاده) کتاب سرمایه‌داری انحصاری که توسط آندو پرشته تحریر درآمده شکل می‌گیرد.

سویزی در تحلیل بحرانهای اقتصادی به گروه طرفداران مصرف‌ناامکفی

۱- پل سویزی p. Sweezy و پل باران P. Baran از مارکسیستهای مشهور آمریکائی بشمار می‌روند. اثر معروف پل سویزی در زمینه اقتصاد مارکسیستی نظریه تکامل سرمایه‌داری *The Theory of Capitalist Development* و اثر معروف پل باران اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی *The Political Economy of Growth* است که در آن به توضیح علل عقب‌ماندگی اقتصادی دنیای سوم می‌پردازد. کار مشترک آنها سرمایه‌داری انحصاری *Monopoly Capital* است. که مورد بحث و گفتگوی فراوان علاقمندان به مسأله امپریالیسم قرار گرفته است.

تعلق دارد. این نظریه در واقع خود نوعی تعبیر از نظریه بی تناسبی^۱ است، که عامل اساسی بحران اقتصادی را در بی تناسبی بین تولید و مصرف می داند. همه نظریه های مصرف نامکفی به رغم تعبیرهای گوناگون خود از بحران، دارای يك وجه مشترك اصلی هستند. آنها ارتباط حیاتی بین فرایند تولید و گردش را قطع کرده و فرایند گردش را مستقل از فرایند تولید مورد بررسی قرار می دهند، رولا لوکزامبورگ عامل بحران را در فقدان بازار غیر سرمایه داری، جوآن رابینسون و سایر کینزگرایان چپ در فقدان تقاضای مؤثر که موجب کنش شدن انگیزه سرمایه گذاری می شود، و سویزی این عامل را در گرایش ذاتی گسترش ظرفیت تولید کالاهای مصرفی از تقاضا برای آنها می داند.^۲

در نظریه تکامل سرمایه داری از دو عامل بحران اقتصادی - یعنی گرایش بلندمدت نرخ سود به کاهش (نرخ استثمار به علت افزایش نسبی سرمایه ثابت به کار، نمی تواند با آهنگی که برای جبران سرمایه گذاری لازم است افزایش یابد) و مشکل جذب (بازار) نام برده می شود. در این کتاب استدلال شده است که در سرمایه داری انحصاری، مانند سرمایه داری رقابتی امکان وقوع بحرانهایی که منشاء آنها کاهش نرخ سود است از میان می رود. زیرا در مرحله جدید سرمایه داری برخلاف سرمایه داری رقابتی نرخ سود گرایشی به کاهش نشان نمی دهد. او با تأکید این مطلب که در مرحله سرمایه داری انحصاری مصرف نامکفی موجب وقفه در

۱- Disproportionality The Theory.

۲- David Yaffe, The Marxian theory of Crises, S.C.E.P. ۱۸.

ازبابت سرمایه است^۱ از نیروهای متقابلی نام می برد که می کوشند
آمنگ این گرایش را - رشد سریعتر تولید کالاهای مصرفی از تقاضا
برای آنها - کند سازند. به نظر سویزی این نیروهای خنثی کننده عبارتند
از: «صنایع تازه»، «سرمایه گذارینهای بیپوده» و «رشد جمعیت».

اما باران در اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی برای توضیح ساخت
اقتصادی کشورهای در حال توسعه دست به یک تحلیل ثوریک کلی در
مقایسه اقتصاد آن کشورها با کشورهای پیشرفته می زند. نکته اساسی
بحث او را در این زمینه تمایز بین **اضافه واقعی**^۲ و **اضافه بالقوه**^۳ در
یک نظام اقتصادی تشکیل می دهد.

اضافه واقعی بخشی از درآمد ملی است که در حال حاضر به مصرف
نرسیده، و در آینده برای بالا بردن ظرفیت تولیدی به مصرف می رسد و
بنابراین محاسبه آن آسان است. **اضافه بالقوه** عبارت است از تفاوت
بین محصولی که در شرایط فنی و طبیعی معین به کمک منابع مولد موجود
می توان تولید کرد و مصرف ضروری جامعه.

طبق این تعریف **اضافه بالقوه** یک اقتصاد پیشرفته بمراتب بیش
از **اضافه واقعی** است. **اضافه واقعی** آنچه را که در واقع وجود دارد، و
اضافه بالقوه آنچه را که می توان بوجود آورد نشان می دهد. باران مصرف
مزدکارگران نامولد، تبذیر و اسراف سازمانهای موجود را جزئی از
اضافه بالقوه بحساب می آورد.

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری، ص ۱۸۰.

۲ - Actual Surplus.

۳ - Potential Surplus.

او معتقد است سلامت نظامات اقتصادی را می‌توان در مقایسه
نسبت‌های اضافه‌بالقوه با اضافه واقعی معاوم کرد.^۱

باران و سویزی به کمک یکدیگر و با قرابت فکری که بین آن‌ها
وجود داشت با توجه به تخصص هر یک در زمینه‌های مختلف یکی
بطور کلی در زمینه سرمایه‌داری کشورهای پیشرفته و دیگری در زمینه
اقتصاد کشورهای در حال توسعه در سرمایه‌داری انحصاری، طبق ادعای
خود، «به تجزیه و تحلیل ویژگی‌های سرمایه‌داری انحصاری بر پایه پیشرفته-
ترین جوامع سرمایه‌داری» می‌پردازند.

آنها استدلال می‌کنند که سرمایه‌داری انحصاری مرحله تازه
سرمایه‌داری است، و نمی‌توان آن را بر اساس مفاهیمی که مارکس پرورش
داده است تحلیل کرد. اختلاف اصلی سرمایه‌داری رقابتی با سرمایه‌داری
انحصاری در تعیین قیمت است. بنابراین تفاوت اصلی بین این دو مرحله
سرمایه‌داری در سازمان یافتن مازاد است.

بازارهای سرمایه‌داری انحصاری به نظر باران و سویزی از بازار-
های سرمایه‌داری رقابتی متفاوت است. بر این اساس آنها استدلال می‌کنند
که بود کاهش ارزش اضافی مشکل نوعی انباشت سرمایه در سرمایه‌داری
رقابتی است. در این مرحله سرمایه در دوره‌های بحران درمی‌یابد که
نمی‌تواند بحد لازم برای ادامه تولید سود کافی بوجود آورد. در حالیکه

۱- مسأله مهم استهلاک در بازتولید گسترش یافته توجه بسیاری از
دانشمندان را به خود جلب کرده بود، زیرا هنگامی که سهم سرمایه ثابت نسبت
به کل سرمایه‌گذاری بیشتر است، بخشی از ارزش محصول صرف استهلاک می‌شود.
و مایه انباشت accumulation fund در جایی که سهم سرمایه ثابت در تولید اندک
است وجود ندارد.